

تطبیق نظریه نظم نحوی با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم

حمیده ارغوانی بیدختی* / محمود خورسندی** / سیدرضا میراحمدی***

چکیده

نظم از نظر عبدالقاهر جرجانی عبارت است از پیوستگی کلمات به یکدیگر که بر اساس معانی و احکام و وجوه نحوی موجود در آن‌ها به دست می‌آید. او درباره قرآن معتقد است که اعجاز آن بر اساس نظم ناشی از تقدیم، تأخیر، ذکر و حذف، قصر و فصل، وصل، تعریف و تنکیر و... است. ما در این مقاله سعی می‌کنیم بر اساس نظریه نظم و با روش توصیفی - تحلیلی - تطبیقی، تأثیر به هم پیوستگی کلمات در خلق تصویر حاصل از استعاره در جمله «اشتعل الرأس شیباً» از آیه ۴ سوره مریم را بیان کنیم. زیبایی استعاره موجود بنا بر قول عبدالقاهر جرجانی ناشی از عواملی همانند اسناد «اشتعال» به «الرأس»، نکره آمدن «شیباً» و مؤخر شدن آن یا آمدن «ال» بر سر «رأس» است. از هماهنگی عوامل بالا و با انتخاب درست مشبّه به استعاره‌ای با بیش از ۱۰ جامع به وجود آمده است که تصویری کامل را پدید آورده است که بلاغیون، این استعاره را از زیباترین و نیکوترین استعاره‌ها برشمرده‌اند.

کلیدواژه: نظریه نظم، سوره مریم، استعاره، معانی النحو، جامع.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول) arghavani1395@semnan.ac.ir

** دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان

*** استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۶/۲۰ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۱۲/۱۵

۱. مقدمه

در اثبات اعجاز قرآن، نظریه‌های مختلفی از جمله نظریه صرفه یا نظریه اخبار غیبی به وجود آمد. پیروان نظریه صرفه معتقدند که خداوند از انسان قدرت تحدی و هماوردی را گرفته‌است. قائلین به نظریه اخبار غیبی، معتقدند خبر از آینده باعث اعجاز قرآن شده‌است؛ اما در این میان، همیشه اعجاز بلاغی قرآن مطرح بوده‌است که بر اساس آن، اعجاز قرآن را در وجوه بلاغی آن یا در نوع کلمات آن می‌دانند. سؤال اینجاست که آیا کلمات قرآن با کلماتی که قوم عرب با آن تکلم می‌کنند، متفاوت است؟ قطعاً خیر؛ چرا که خداوند، خود فرموده‌است: «ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم/۴).

و وجود وجوه بلاغی و آرایه‌های ادبی در قرآن نمی‌تواند دلیل بر اعجاز باشد؛ چون این آرایه‌ها در همه جای قرآن وجود ندارد. در میان همه این نظریه‌ها و اقوال، عبدالقاهر جرجانی (ف ۴۷۴ق) معتقد است که اعجاز قرآن مربوط به نظم آن است. البته نظریه نظم به شکل ناگهانی به وجود نیامد؛ بلکه تلاش‌هایی قبل از او توسط جاحظ، ابن اخشید، باقلانی، خطابی و رمانی صورت گرفته بود که جرجانی به شکل نهایی، مسائل آن را تبیین کرد و این نظریه به نام وی ثبت شد.

عبدالقاهر در این نظریه، نظم قرآن را در کیفیت تألیف آن می‌داند: «نظم چیزی نیست جز آنکه کلامت را بر اساس علم نحو قرار بدهی و به قوانین و اصول آن عمل کنی و روش‌هایش را بشناسی و از آن سر پیچی نکنی» (جرجانی، بی تا: ۶۴)؛ چنان‌که در *دلائل الاعجاز* می‌گوید: «واعلم أن لیس النظم إلا أن تضع کلامک الوضع الذی یقتضیه علم النحو، وتعمل علی قوانینه وأصوله، وتعرف مناهجه التي نُهَجَّت فلا تریغ عنها، وتحفظ الرسوم التي رسمت لک فلا تخل بشيء منها» (همان).

عبدالقاهر برای تبیین نظریه خود در کتاب *دلائل الاعجاز*، جمله «اشتعل الرأس شیباً» را از آیه ۴ سوره مریم به‌عنوان نمونه آورده‌است که در کتابش بیش از پنج بار به آن اشاره می‌کند. در این مقاله به بررسی دقیق‌تر این آیه بر اساس نظریه نظم مورد

نظر جرجانی می‌پردازیم. این جمله از آیه در دو بخش معانی النحو و استعاره بررسی می‌شود.

۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره نظریه نظم، مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتب زیادی نگاشته شده است که یا به شرح و بسط نظریه نظم یا به مقایسه آن با نظریات معاصر، مثل نظریه هلیدی و... پرداخته است؛ مانند التراکیب النحویه من الوجهه البلاغیه عند الامام عبدالقاهر الجرجانی، نوشته دکتر عبدالفتاح لاشین و کتاب نظریه النظم و قیمتها العلمیه فی الدراسات اللغویه عند عبدالقاهر الجرجانی، نوشته دکتر ولید محمد مراد، پایان‌نامه شرح الشواهد الشعریه فی کتاب الدلائل للشیخ عبدالقاهر الجرجانی، نوشته نجاح احمد عبدالکریم الظهار، کتاب صور خیال در نظریه جرجانی، نوشته کمال ابودیب، نظریه عبدالقاهر فی النظم، نوشته درویش الجندی یا در بررسی سوره مریم، پژوهش‌هایی همانند *دراسة أسلوبیه فی سوره مریم*، نوشته معین رفیق احمد، *التصویر الفنی فی سوره مریم دراسة فنیه أدبیه*، نوشته سمیه سعد محمد، *المستوی البلاغی فی سوره مریم*، اثر دکتر فیصل حسین غوادره یا *بررسی سبک‌شناسانه سوره مریم*، نوشته سمیه حسنعلیان صورت گرفته است که به علت بررسی کل سوره، از متمرکز شدن بر آیه ۴ باز مانده‌اند. ما در این مقاله سعی داریم با دقت و کندوکاو در این جمله، به تحلیل تصویر موجود در آن بر اساس نظریه نظم پردازیم.

چهار احتمال درباره این جمله وجود دارد که ابتدا وجود این چهار مورد، یعنی استعاره مکنیه، استعاره مصرّحه، تشبیه مرکب و عدم وجود تصویر در این جمله بررسی می‌شود و با در نظر گرفتن استعاره، جمله را در دو بخش معانی النحو و استعاره بررسی می‌کنیم.

در بخش معانی النحو، اسناد اشتعال به الرأس و ودخول «ال» بر «رأس» و تمیز بررسی می‌شود و در بخش استعاره به بررسی جامع و دلیل انتخاب تصویر و تناسب تصویر با لحن می‌پردازیم.

هدف پژوهش حاضر این است که جامعیت تصویر را در این استعاره بررسی کرده، کمیت و کیفیت تصویر را در نحوه چینش کلمات بر اساس نظریه نظم بیابیم و به تناسب بین تصویر و لحن و تناسب استعاره با حال و مقام پی ببریم.

۲. بررسی معانی النحو در جمله «اشتعل الرأس شيباً»

عبدالقاهر جرجانی، نظم را در به کارگیری معانی النحو می‌داند و این گونه تعریف می‌کند:

«بدان که نظم جز این نیست که سخت را به شکلی قرار بدهی که علم نحو آن را اقتضا می‌کند و نظم، عمل کردن به قوانین و احکام علم نحو و شناخت راه‌های آن و عدم انحراف از آن‌ها و حفظ قواعدی است که برای آن وضع گردیده است» (همان: ۶۰).

عبدالقاهر درباره این جمله، ابتدا بحث به کارگیری معانی النحو را در نظم این جمله از آیه مطرح می‌کند، سپس در صفحات پایانی کتاب *دلائل الاعجاز* به بحث استعاره موجود در جمله می‌پردازد و استعاره را از نظم کلام جدا نمی‌داند. ما نیز ابتدا معانی النحو و سپس استعاره را دنبال کردیم.

۱-۲. اسناد «اشتعل» به «الرأس»

عبدالقاهر مزیت و جذابیت این کلام را در اسناد «اشتعل» به «الرأس» و منصوب آمدن فاعل حقیقی به عنوان تمییز می‌داند و دلیل این اسناد، بیان شمولیت است؛ یعنی موی سپید تمام سر را فرا گرفت. اگر گفته می‌شد «اشتعل شیب الرأس»، این معنا فهمیده نمی‌شد (همان: ۷۳).

۲-۲. دخول «ال» بر «رأس»

عبدالقاهر جرجانی، معتقد است «آمدن رأس با الف و لام و در نظر گرفتن معنای اضافه، یکی از مزیت‌هاست و اگر گفته شود اشتعل رأسی، مقداری از زیبایی آن کاسته می‌شود» (همان: ۷۴).

تطبیق نظریه نظم نحوی با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم _____ ۱۱
اما دیگر بلاغیون، نظرات دیگری دارند؛ مثلاً برخی معتقدند «با توجه به علم
مخاطب، کلمه «رأس» به «یاء» متکلم اضافه نشده است» (درویش، ۱۹۹۹: ۶/۶۲).
خطیب قزوینی (م ۷۳۹ق)، «منی» با قرینه عطف را محذوف می‌داند که هدف آن،
تأکید بیشتر است (خطیب قزوینی، بی تا: ۱۴۸).

آلوسی، ال را ال عهد می‌داند که همان معنا را می‌رساند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶/۶۰-
۶۰).

علاوه بر موارد ذکر شده، از نظر توازن کلام که در نثر مورد نظر است، «رأس» با
«عظم» در عبارت قبلی آیه، هم وزن است.

۲-۳. دلالت الرأس

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا موهای محاسن و ابرو هم
مورد نظر است؟ در تفسیر کشف الاسرار آمده است که «سر کنایه است از موی سر و
محاسن، چنانچه در قصه موسی (ع) و برادر گفت: أخذ برأس أخیه؛ یعنی موی سر و
محاسن را گرفت» (میددی، ۱۳۷۱: ۸/۶) که با این حساب، کلمه «رأس»، خود می‌تواند
به معنای کل سر باشد که شامل سر و صورت است؛ ولی اصطلاحاً موی سر، فقط
موی روی سر در نظر گرفته می‌شود؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود سر را برید منظور از آن،
گردن است.

۳-۴. تمییز

معنای تعظیم با وجود تمییز محقق شده است؛ یعنی موی سر از نظر سپید بودن،
شعله‌ور شد. برای فهم بهتر تأثیر تمییز در معنای این جمله می‌توانیم به مقایسه دو جمله
«اشتعل شیب الرأس» و «اشتعل الرأس شیباً» پردازیم. ایجاد ابهام و سپس رفع ابهام،
باعث تعظیم امر و نکره بودن تمییز، نشان‌دهنده مبالغه است که در جمله اول این گونه
نیست. از این نظر، بلاغیون مثال مشابهی را آورده‌اند و آن این است که بین «اشتعل
النار فی البیت» و «اشتعل البیت ناراً» تفاوت بسیاری وجود دارد. جمله اول به آتش
جزئی در خانه اشاره می‌کند که می‌تواند آتش اجاق و مفید باشد؛ ولی جمله دوم به

خاطر ترکیب خاص و متفاوت آن، معنای عکس جمله اول دارد؛ یعنی خانه آتش گرفت (قزوینی، بی تا: ۱۹۰؛ جرجانی، بی تا: ۷۳).

۲. استعاره و رابطه آن با نظریه نظم

تصویرسازی فنی یکی از ابزارهایی است که می‌تواند به رساندن دقیق مفهوم و بیان جزئیات آن پردازد. در قرآن نیز از تصویرپردازی در حد اعلای بلاغت استفاده شده است. تصویر، یکی از ابزارهای برتر در اسلوب قرآن است که یک معنای ذهنی یا حالت نفسانی یا یک نمونه انسانی و امور مربوط به طبیعت بشری را به شکل محسوس و عینی تبدیل می‌کند و با کلماتی بی‌جان به آن زندگی و حرکت می‌بخشد. یکی از اسرار اعجاز قرآن، در این تصویرپردازی است. البته تصویرپردازی در قرآن به شکل تصادفی یا صرفاً برای زینت بخشیدن نیست؛ بلکه روشی مشخص و خصوصیتی فراگیر است (سید قطب، ۱۴۱۵: ۳۶-۳۷).

از جمله ابزارهایی که برای تصویرسازی استفاده می‌شود، استعاره است که به خاطر تشبیه پنهانی که در خود دارد، می‌تواند تصویر را به شکلی کامل و با تمام جزئیات آن و با ذکر شدت، حجم، کمیت، کیفیت و حالت‌های مختلف آن بیان کند. در جمله «اشتعل الرأس شیباً» با استفاده از استعاره و تصویر حاصل از آن، جزئیات تصویر سفید شدن موی سر حضرت زکریا (ع) نمایان شده است.

عبدالقاهر، تصویر موجود در جمله «اشتعل الرأس شیباً» را استعاره می‌داند و می‌گوید: «استعاره و کنایه و تمثیل و سایر انواع مجاز از مقتضیات نظم می‌باشند؛ چون قابل تصور نیست که نوعی از آن‌ها در کلام آمده باشد و شامل حکمی از احکام نحو نباشد. آیا نمی‌بینی که در جمله «اشتعل الرأس شیباً» اگر «الرأس» فاعل و «شیباً» تمیز نباشد، استعاره شکل نمی‌گرفت» (جرجانی، بی تا: ۳۰۰-۳۰۱).

عبدالقاهر درباره استعاره معتقد است: «استعاره فقط ادعای معنای اسم برای یک شیء است و به معنای منتقل شدن آن اسم از یک شیء به شیء دیگر نیست» (همان:

تطبيق نظرية نظم نحوي با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم _____ ۱۳
(۳۳۵). این همان یکسان انگاری است: «اساس استعاره، ادعای یکسان انگاری است. به همین میزان تخیل و ابهام در آن در سطح بسیار بالایی قرار دارد» (توحیدیان و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۸).

جرجانی برای استعاره، سه معیار بیشتر از قدما بیان کرده است. او همانند پیشینیان برای استعاره، کارکرد تشخیص و تجسیم، تأکید و مبالغه، شرح و روشن ساختن معنا، بسط و گسترش معنای کلمات، ایجاز، آراستن و تزئین سخن و تناسب و دقت در انتخاب وجه شبه (جامع) قائل است که علاوه بر معیارهای ذکر شده، هماهنگی با دیگر عناصر بافت متن و ساختار سخن و کارکرد شناختی استعاره (استعاره به عنوان واحدی مضاعف) و ممکن نبودن بیان مطلوب ایده از روشی غیر از استعاره را نیز از معاییر آن بر می‌شمارد (انوار و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۸).

در ادامه بحث به بررسی نوع تصویر و جامع آن، ایجاز و اطناب و تناسب آن با لحن می‌پردازیم.

۳. نوع تصویر در جمله «اشتعل الرأس شيبا»

گروهی از بلاغیون، استعاره موجود در آیه را از نوع مکنیه و گروهی دیگر آن را مصرّحه دانسته‌اند؛ عده‌ای دیگر معتقد به تشبیه مرکب در آیه هستند و گروه چهارمی با توجه به معنای اشتعل، معتقدند که استعاره‌ای در جمله وجود ندارد.

آنچه در پیش رو داریم، شرحی است از انواع چهارگانه ذکر شده:

۳-۱. استعاره مکنیه

گروهی که معتقد به استعاره مکنیه در جمله هستند، این گونه استدلال می‌کنند که این جمله در اصل چنین بوده است: «اشتعل شيب الرأس كالنار»؛ آن گاه ادات و مشبّه به حذف گردید و «اشتعل» که از ملائمات «النار» است، ذکر شد: «اشتعل شيب الرأس»؛ یعنی شعله‌ور شدن از ویژگی‌های آتش است و برای آتش به کار می‌رود و

آتش به عنوان مشبّهه محذوف در نظر گرفته شد و یکی از لوازم آن که شعله‌ور شدن است، ذکر گردید (خطیب قزوینی، بی تا: ۱/۲۲۵).

۲-۳. استعاره مصرّحه

«گروهی از بلاغیون، استعاره موجود در این جمله را از نوع مصرّحه می دانند؛ یعنی منتشر شدن موی سپید به مشتعل شدن آتش تشبیه شده است؛ یعنی اشتعال برای انتشار به عاریت گرفته شده است که از نوع تبعیه می باشد» (صافی، ۱۴۱۶: ۲۷۲/۱۶) که استعاره‌ای از نوع وفاقیه بوده، به دلیل ذکر ملائم مشبّهه، مرشحه نیز هست.

۳-۳. تشبیه مرکّب

از این عبارت می توان به تشبیه مرکّب نیز رسید که البته بلاغیون کمتر آن را آورده اند و فقط در تعدادی از کتب بلاغی به تشبیه پنهان در این عبارت اشاره شده بود که جای بحث نیز دارد.

«ابن عاشور در کتاب تحریر و تنویر این گونه تشبیه را بیان داشته است که سفید شدن کامل مو یا زیاد بودن موهای سفید در سر، به شعله‌ور بودن آتش در میان جسمی سیاه تشبیه شده است که یک تشبیه مرکّب تمثیلی است؛ یعنی موی سیاه به ذغال و موی سپید به آتش تشبیه شده است که رمز هر دوی آن‌ها فعل «اشتعل» است» (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۶۴/۱۶). این تشبیه با آنچه که دربارهٔ مبالغه در سفیدی مو یا فراگیر بودن سفیدی مو و انتشار آن گفتیم، منافات دارد؛ چون وجود موهای سیاه را که به ذغال تشبیه شده است، ثابت می کند. به شکلی دیگر نیز می توان به تشبیه مرکّب رسید؛ یعنی بگوئیم: موی سپید روی سر مثل آتش برافروخته بر سر قلّه کوه، نمایان و آشکار است. در این تشبیه مرکّب، ظهور و بروز و نمایان بودن موهای سپید سر، به آتش برافروخته بر سر قلّه کوه تشبیه شده است و از آن جایی که سر انسان مثل قلّه کوه در بالاترین نقطهٔ بدن قرار دارد، می تواند تشبیه درستی باشد.

۴-۳. معنای حقیقی اشتعال

تطبیق نظریه نظم نحوی با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم _____ ۱۵

درباره معنای لغوی اشتعل سه نظر متفاوت از لغت شناسان به دست آمد. گروهی «اشتعل» را به معنای انتشار می‌دانند؛ همان‌گونه که می‌گوییم: اشعلنا الخیل فی الإغاره یعنی بشتنا الخیل او قوم شعالیل؛ یعنی قوم متفرق و پراکنده شده است؛ بنابراین تفسیر هیچ استعاره‌ای در عبارت اشتعل الرأس شیئاً وجود ندارد؛ یعنی موی سپید سر منتشر شد و از آن جایی که باب افتعال است و بر مطاوعه و تأثیرپذیری دلالت دارد؛ یعنی سفیدی موی سر خود به خود منتشر شد (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۷۸/۶).

سخن دیگری که در این باب وجود دارد این است که خود فعل اشتعل به معنای شاب (ابن نحاس، ۱۴۲۱: ۴/۳) است که با در نظر گرفتن شیئاً که مصدر شاب است، معنای استعاره‌ای ندارد؛ بلکه فقط بر سفید شدن مو از طریق مفعول مطلق تأکیدی، تأکید می‌شود. «پس اشتعل الرأس شیئاً» برابر است با «شاب الرأس شیئاً»؛ یعنی موی سر مطمئناً سفید شد یا هیچ شگی نیست که موی سر سفید شده است.

گروهی دیگر از لغویون معتقدند که «شعل به سفیدی موی دم یا موی پیشانی اسب گفته می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم فرس أشعل؛ یعنی اسبی که در موی دم یا پیشانی‌اش سفیدی است» (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۷۸/۶).

۴. دقت در انتخاب مشبه به

از آن جایی که هر استعاره‌ای باید جامع داشته باشد، در این قسمت به کندوکاو در جامع می‌پردازیم. بررسی جامع، همان بررسی معنای مشترک بین دو طرف استعاره است. عبدالقاهر درباره اهمیت معنی و به کارگیری درست آن بسیار تأکید کرده است. «معنا باید در جایی به کار برود که به کارگیری آن درست‌تر است و لفظی برای آن انتخاب شود که مخصوص آن است؛ طوری که آن لفظ برای ادای آن معنا کامل‌تر و روشن‌تر باشد (جرجانی، بی تا: ۳۸). در جای دیگر آمده است: قابل تصوّر نیست که جایگاه لفظ بدون توجه به معنی آن شناخته شود. ابتدا معانی در ذهن مرتب می‌شوند، سپس الفاظ به دنبال آن می‌آیند و وقتی که ترتیب معانی مشخص شود، لازم نیست که

برای الفاظ، دوباره اندیشید؛ بلکه الفاظ خودبه‌خود به دنبال معانی می‌آیند (همان: ۴۵).
با توجه به اهمیت انتخاب مشبّه‌به و جامع حاصل از آن در استعاره و ارتباط آن با
اهمیت معنا نزد جرجانی، به کندوکاو در آن پرداختیم.

با دقت در این استعاره، می‌توان جوامعی همانند تلالؤ و درخشش، انتشار سریع و
فراگیر شدن، تناسب مو با مواد آتش‌زا در نوع ماده سوختنی، علامت پایان دارایی،
علامت تجربه و پختگی، اجتناب از نزدیکی منجر به بی‌احترامی، شباهت سپیدی مو به
سپیدی خاکستر، درد و حسرت فرجام مشترک پیری و آتش، بی‌اختیاری و غیرقابل
پیشگیری و جبران، سرنوشت مشترک را در نظر گرفت.

عبدالقاهر جرجانی دو جامع درخشش و انتشار و فراگیر بودن را هم‌زمان بیان کرده
است: «اگر بگویی که دلیل استفاده از «اشتعل» برای «شیب» چه بوده است، باید این
گونه پاسخ گفت که شمولیت و فراگیر بودن موی سپید علاوه بر درخشش که اصل
معناست، از «اشتعل» به‌دست می‌آید؛ یعنی موی سپید تمام سر را فرا گرفت، طوری که
هیچ اثری از موی سیاه باقی نماند» (همان: ۷۳).

ولی با دقت و توجه می‌توان به معانی دیگر مشترک نیز دست یافت؛ ازجمله
شباهت دو طرف استعاره در نوع ماده سوختنی است. مو همانند چوب، ماده آتش‌زای
خوبی است یا اینکه موی سپید و فراگیر شدن آتش، هر دو علامت پایان دارایی و
سرمایه یک انسان هستند. عکس آن نیز می‌تواند صادق باشد؛ یعنی اگر آتش را در
جهت پختگی آن در نظر بگیریم، موی سپید نشان از تجربه و پختگی صاحب آن دارد
و شاید بتوان گفت همان‌گونه که آتش، حرمت دارد، انسان پیر نیز حرمت دارد و
سپیدی مو همانند سپیدی خاکستر به‌جامانده از آتش است و درد و حسرت، فرجام
مشترک آتش و پیری.

از ذکر جوامع یازده‌گانه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که انتخاب مشبّه‌به در استعاره
یا تشبیه، نقشی تعیین‌کننده در قدرت و ضعف آن‌ها دارد. اگر مشبّه‌به درست و
همه‌جانبه انتخاب نشود، استعاره‌ای ضعیف شکل می‌گیرد که اشکالات زیادی می‌توان

تطبيق نظرية نظم نحوي با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم _____ ۱۷
 بر آن گرفت؛ مثلاً در این جمله از آیه اگر فقط، درخشش و انتشار، مورد نظر بود، می توانستیم خورشید را به عنوان مشبه به در نظر بگیریم؛ یعنی «تلاؤ شیب الرأس كضوء الشمس» یا «انتشار شیب الرأس كضوء الشمس»؛ ولی چون معانی دیگر مثل حسرت و درد و سوزاندن و سرعت انتشار و عواقب زیان بار آن نیز مورد نظر بود، به همین دلیل اشتعل را که از لوازم آتش است، آورده تا آتش به عنوان مشبه به در نظر گرفته شود.
 تناسب کامل بین مشبه و مشبه به یا همه جانبه بودن استعاره، از موارد زیبایی استعاره به شمار می آید. این تناسب کامل، نشان دهنده گزینش درست معانی است.

عبدالقاهر معتقد است فصاحت در استعاره عقلی و معنوی است؛ چون کلمه به تنهایی و بدون در نظر گرفتن معنای آن در استعاره، به کار گرفته نمی شود و حسن و قبح در استعاره به معانی برمی گردد (مطلوب، ۱۳۹۷: ۱۵۵). همچنین معتقد است که استعاره بلیغ، استعاره ای است که معانی بسیار را با الفاظی کم منتقل کند؛ مثل خارج شدن چندین مروارید از یک صدف و چیدن چندین نوع میوه از یک شاخه (همان). البته چگونگی ترکیب جمله نیز به شکل مستقیم در ایجاد معنای درست، نقش دارد که از جمله آن، اسناد اشتعال به رأس و شمول حاصل از آن و نکره آمدن شیئا که منجر به ایجاد مبالغه و تعظیم شده است.

۵. علت استفاده از تصویر و فایده آن

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا برای بیان پیری، از تصویر استفاده شده است؛ در حالی که می توانست از عباراتی مختصرتر مثل «إني كبرت یا سخت» استفاده کند؟ یعنی چرا از کلام مختصرتر استفاده نشده است؟ به عبارت دیگر فایده استعاره چیست؟ استعاره چه معنایی ای بیشتر از یک عبارت ساده مثل «كبرت» ایجاد کرده است؟

پاسخ اول اینکه، شرط بلاغت آن است که کلام بنا بر مقتضای حال و مقام باشد. احمد هاشمی عقیده دارد ایجاز و اطناب و مساوات بلیغ نیست؛ مگر اینکه مناسب

حال مخاطب باشد و شرایط خطاب آن را بطلبد؛ مثلاً اگر مقام، مقام اطناب باشد و با ایجاز یا مساوات بیان شود، این سخن بلیغ نیست و از نظر مؤلف، این جمله از آیه «ربّ إنی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیباً» برای بیان پیری، اطناب بوده که به منظور تأکید و تقویت، به جای کبریت (پیر شدم) آمده است (هاشمی، ۱۳۸۱: ۲۰۱/۱).

از سوی دیگر، سکاکی معتقد است که ایجاز و اطناب، نسبی هستند؛ یعنی از امور نسبی‌ای هستند که باید از طریق مقایسه با چیز دیگر فهمیده شوند. کلام موجز به کلامی گفته می‌شود که زیاده‌تر از آن نیز وجود داشته باشد و کلام مطنب کلامی است که در مقابل کلام ناقص‌تر از خود قرار گیرد. البته هیچ‌گاه نمی‌توان با اطمینان گفت که این مقدار از کلام موجز است و این مقدار از کلام، مطنب. چه بسیار کلام موجزی که نسبت به یک سخن دیگر، دارای اطناب است و برعکس. چنان‌که می‌دانیم ایجاز، ادای مقصود است با کلامی کمتر از آنچه که متعارف است و اطناب ادای آن با عباراتی بیشتر از آن. پس سخن خداوند «رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیباً» دارای اطناب است؛ چون متعارف آن «یا رب شخت» است؛ ولی نسبت به اقتضای مقام، دارای ایجاز است؛ چون، مقام، بیان به پایان رسیدن جوانی و فرارسیدن پیری است و مناسب این مقام، بسط و شرح است (تفتازانی، ۱۳۷۶: ۱۶۹/۱-۱۷۰).

جبر ضومط^۱ عقیده دارد که ایجاز، کوتاه‌ترین راهی است که برای بیان معنای مورد نظر می‌توان استفاده کرد؛ ولی باید در نظر داشت که این کوتاه‌ترین راه، باید بهترین راه نیز باشد؛ یعنی باید کلام موجز، تمام معنای موجود در ذهن گوینده را به شنونده منتقل کند. «رب انی شخت» و جمله «رب انی وهن العظم منی و اشتعل الرأس شیباً»، هر دو معنای پیر شدن را می‌رسانند. جمله اول موجزترین جمله است؛ اما تمام مافی‌الضمیر گوینده را به شنونده منتقل نمی‌کند و نمی‌تواند صور ذهنی موجود در ذهن گوینده را بازگو کند و حالت او را نشان دهد؛ چراکه گوینده می‌خواهد حالت خود را از ضعف و سستی و سفید شدن مو و احساس تأسّف و تحسّر را به شنونده

تطبيق نظرية نظم نحوي با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم _____ ۱۹ منتقل کند. جمله نخست با آنکه الفاظش کم است و موجز، مغایر بلاغت است و مقتضای حال نیست؛ به همین دلیل باید گفت: هر اختصاری، بلیغ نیست؛ بلکه ایجاز بلیغ آن است که به مقتضای حال و مقام باشد (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۸۳۳/۱-۸۳۴).

پس لازم است حال حضرت زکریا (ع) و مقتضای دعا بررسی شود. حضرت زکریا (ع) در مقام دعا، در حالی که مسن و سالخورده بوده، این جمله را بیان کرده است.

«در باره سن حضرت زکریا (ع) اقوال مختلفی است که از ۶۰ سال در هنگام دعا ذکر شده است تا ۱۲۰ سال» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶۰/۱۶-۶۱).

از آنجایی که دعا دارای آدابی است که باید رعایت شود و مطمئناً انبیای الهی خود را ملزم به رعایت آن می‌دانستند، تمام آداب آن در این سخن حضرت زکریا (ع) رعایت شده است که همین امر، باعث ایجاد اطناب شده است. «آهسته سخن گفتن و خشوع و خضوع و ذکر نعمت‌های خدا از آداب دعا می‌باشد که حضرت زکریا آن را رعایت کرده است که خضوع و خشوع با اظهار پیری و ضعف و ذکر نعمت‌های خدا با عبارت «لم اکن بدعائك رب شقیا» (مریم/۴) بیان شده است» (قاسمی، ۱۹۷۸: ۸۵/۷). بهمنظور تأکید بر بهره‌مندی از عنایت خداوند، نون از اکن حذف نشده است، با اینکه جایز است و می‌تواند حذف شود.

با توجه به آنچه که گفته شد، اطالۀ کلام، مناسب مقام دعا است؛ چون نشان‌دهنده تضرع، خشوع، خضوع، حضور قلب بنده و ارتباط بیشتر با خدا است. نمونه بارز آن، طولانی بودن دعاهای روایت‌شده مثل دعای جوشن کبیر، دعای کمیل، توسل و... است. حضرت زکریا (ع) با وجود ضعف و ناتوانی، عدم ریا، خضوع، خشوع، شرم، خجالت، مخفی داشتن کلام از غیر و ناراحتی، پیری خود را با جلوه ظاهری اشتعل الرأس شیبا و جلوه درونی اِنی وهن العظم منی بیان داشت. در دو جمله ایجاز به حذف در حذف «منی» و «اِنی» به قرینه لفظی وجود دارد و ایجاز قصر نیز به خاطر استعاره و تمیز موجود در جمله مشاهده می‌شود و از طرف دیگر، معنا نیز در حد کمال و با

کمترین کلمات منتقل شده است. قطعاً جمله «إني شخت» یا «کبرت» هیچ‌گاه در بردارنده معنای «إني وهن العظم مئی» و «اشتعل الراس شیباً» نیست و از آن جایی که پیامبر هر اَمّت برای تبلیغ دین خدا مبعوث شده، پس باید به فن بیان که اولین و مؤثرترین ابزار آن است، آشنا باشد که این همان علم لدنی است که خداوند به پیامبران عطا فرموده است. پس حضرت زکریا (ع) با رعایت آداب دعا و همه جوانب، ایجازی بلیغ به کار برده است.

۶. تناسب تصویر با لحن

«پوشیده نیست که مواد تشکیل دهنده یک کلام یا آوای یک کلام، نمود خارجی فعل و انفعالات روانی است و طبیعتاً انفعالات روانی متفاوتی که نزد انسان است، باعث متنوع شدن آوا و صدا می‌گردد؛ یعنی مدّ و غنّه و نرمی و شدّت، نشان‌دهنده انفعالات نفسی می‌باشند» (الرافعی، ۱۴۲۱: ۱۶۹).

ریتم مخصوص هر آیه، فضای حاکم بر آن آیه را برای ما به تصویر می‌کشد که این ریتم قطعاً مناسب با معانی است؛ در غیر این صورت غیرطبیعی خواهد بود. اصوات مدّ همان‌گونه که در فواصل این آیه و آیات دیگر سوره آمده، بیانگر شکایت و ناله ناشی از ناراحتی حضرت زکریا (ع) است و همچنین می‌تواند نشان‌دهنده آرامش حاکم بر مناجات با خدا باشد. استغاثه نیز به معنای کمک‌خواهی است که در این آیه وجود دارد و با حرف مدّ بیان می‌شود. فواصل کوتاه در آیه نشان‌دهنده نفس کوتاه انسان پیر و سالخورده است.

«تعداد هجاهای متوسط ۱۹ تاست که ۱۳ تا هجای بسته و ۶ تا هجای باز است؛ در حالی که تعداد هجاهای کوتاه ۱۶ است و ملاحظه می‌شود که تعداد هجاهای کوتاه از هجاهای متوسط - باز و بسته - بیشتر است و این امر با حال زکریا که مضطرب و ضعیف است و تعداد بسیار نفس‌های وی به علت پیری، هماهنگی کامل دارد» (حسنعلیان، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

تطبيق نظرية نظم نحوی با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم _____ ۲۱
تمام کلمات موجود در آیه دارای بار منفی است (خفیا، وهن، اشتعل، شیبیا، شقیا) که نشان‌دهنده غلبه حالت ناراحتی بر روح و روان حضرت زکریا (ع) است که این ناراحتی به دلیل عدم وجود جانشین بعد از خود است؛ چون فرزندان برادرش انسان‌های شایسته‌ای نبودند.

استفاده از لفظ «رب»، مناسب حال دعا است و پیامبران دیگر نیز در مقام دعا از آن استفاده می‌کنند؛ مثل حضرت سلیمان (ع): «رب اغفر لی و هب لی ملکا» (ص/۳۵). شیطان نیز در مقام دعا از این اسم استفاده کرده است: «رب فانظرنی الی یوم یبعثون» (حجر/۳۶). نزد پیامبران در میان اسمای الهی، رب، مناسب حال دعا است؛ چون، رب به معنای صاحب مصلحت و تدبیر است و خداوند مصلحت انسان را بهتر می‌داند و می‌تواند مدبر امور انسان باشد. در این آیه، چهار بار لفظ «رب» آمده که نشان از تضرع، درماندگی، خضوع، خشوع و اصرار حضرت زکریا (ع) و استرحام است.

وجود موسیقی در قرآن نیز واضح است؛ ولی موسیقی قرآن با موسیقی شعر متفاوت است. «ایقاع قرآن به شکل توازن است و به شکل وزن نیست و توازن در نثر مثل وزن برای شعر است» (حسان، ۲۰۰۰: ۲۶۹). بنابراین «شیبا» در این عبارت با «خفیا» و «شقیا» توازن دارد و اگر به شکلی دیگر ذکر شود نظم آن به هم می‌خورد. همچنین «الرأس» با «العظم» هم‌وزن است. البته این کاملاً مشخص است که موسیقی باید در خدمت معنی باشد؛ در غیر این صورت، موسیقی نیز ارزشی ندارد. موسیقی کلام نیز باید با حال و هوای معنا متناسب باشد. از تناسب و انسجام همه این امور، کلامی مؤثر ایجاد می‌شود و از آن جایی که تأثیر موسیقی بر انسان، پایه و اساس فطری دارد، خداوند نیز این مسئله را در قرآن با توجه به فطرت و سرشت انسان رعایت کرده است. بنابراین از طریق انسجام معنا با موسیقی، چه به صورت داخلی یا خارجی و جوّ حاکم با کلام، کلامی بلیغ و مؤثر ایجاد می‌شود. در صورتی که هر کدام از این سه عنصر، وجود نداشته باشد، کلام، ناهماهنگ، دل‌خراش و گوش‌خراش است.

نتیجه گیری

با تأمل در جمله «اشتعل الرأس شیباً» از آیه ۴ سوره مریم، به این نتیجه می‌رسیم که ترکیب درست کلمات در جمله، انتخاب هدفمند جایگاه کلمات به منظور ادای بهتر مقصود، ارتباط معنوی کلمات با یکدیگر و نوع انتخاب مستعار منه (آتش) و تناسب به کارگیری این تصویر با حال حضرت زکریا (ع) و نیز تناسب لحن و تصویر، باعث ایجاد چنین تصویر زیبایی شده است؛ به طوری که اگر جامع، چیزی جز آتش، مثل خورشید بود یا اسناد اشتعال به رأس نبود، استعاره ناقص می‌شد؛ چون با ویژگی آتش که منتشر شدن و فراگیر شدن است، منافات دارد. اگر مستعار منه آتش باشد و رأس به کار گرفته نشود، استعاره‌ای غلط است؛ چون آتش محدود نیست و فراگیر است. نکره بودن «شیبا» به دلیل تمییز بودن، منجر به ایجاد معنای مبالغه و تعظیم شده که در راستای همان معنای شمولی است که از اسناد اشتعال به رأس حاصل شده است. انتخاب درست و به‌جای عناصر استعاره و نحوه چینش آن‌ها و گنجاندن معانی بسیار در قالبی کوچک، دلیل بر نقش تعیین‌کننده نظم کلام است. همچنین بیان جلوه ظاهری که همان سپیدی مو است، در کنار جلوه درونی آن که سست شدن استخوان، بیانگر ایجازی بلیغ در کلام است. سطح آوایی کلام نیز مناسب با حال حضرت زکریا (ع) است. ایجاد هماهنگی بین همه این امور، بیانگر مهارتی کامل و فراگیر از جانب گوینده آن و نشان‌دهنده اهمیت نظم در کلام است.

منابع

- آلوسی، شهاب‌الدین (۱۴۱۵ هـ.ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۶ و ۱۶، محقق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ هـ.ق)، التحویر و التنویر، ج ۱۶، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- ابن نحاس (۱۴۲۱ هـ.ق)، اعراب القرآن، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- انوار، امیر محمود، دیباجی، ابراهیم و حسین عبدالحسینی (۱۳۸۹)، مبانی زیبایی‌شناسی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی، پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۸، صص ۱-۲۰.

- تطبيق نظرية نظم نحوي با بخش میانی آیه ۴ از سوره مریم _____ ۲۳
- تفتازانی، مسعود بن عمر، (۱۳۷۶)، **مختصر المعانی**، ج ۱، چ ۲، قم: دار الفکر.
- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (بی تا)، **دلائل الاعجاز في علم المعانی**، به تصحیح محمد رشید رضا، بیروت: دار المعرفه.
- حسنعلیان، سمیه (۱۳۸۹)، **بررسی سبک شناسانه سوره مریم**، مجله قرآن شناخت، سال سوم، شماره ۲، صص ۱۳۱-۱۶۴.
- توحیدیان، رجب و محمد اکبری حبشی (۱۳۹۷)، **استعاره‌ها و کنایات بدیع، دو خصیصه مهم سبکی در غزلیات بیدل**، دوفصلنامه مطالعات زبانی بلاغی، سال ۹، شماره ۱۷، صص ۸۵-۱۰۶.
- حسان، تمام (۲۰۰۰م)، **بیان فی روائع القرآن**، قاهره: عالم الکتب.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (بی تا)، **الایضاح فی علوم البلاغه المعانی و البیان و البدیع**، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، چ ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- درویش، محیی‌الدین (۱۹۹۹م)، **اعراب القرآن و بیانه**، چ ۶، بیروت، دمشق: دار المیمه، دار ابن کثیر.
- الرفاعی، مصطفی صادق (۱۴۲۱هـ ق)، **اعجاز القرآن و البلاغه والنبویه**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- صافی، محمود (۱۴۱۶هـ ق)، **الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانه**، چ ۳، بیروت: دارالرشید.
- قاسمی، محمد جمال‌الدین (۱۹۷۸م)، **تفسیر القاسمی مسمی محاسن التاویل**، تحقیق عبون سود و محمد باسل، بیروت: دار الفکر.
- قزوینی، جلال‌الدین (بی تا)، **الایضاح فی علوم البلاغه**، تحقیق محمد عبدالمنعم الخفاجی، چ ۳، بیروت: دار الجیل.
- قطب، سید (۱۴۱۵هـ ق)، **التصویر الفنی فی القرآن**، چ ۸، بیروت: دار الشروق.
- مطلوب، احمد (۱۳۹۷م)، **عبدالقاهر الجرجانی بلاغته و نقده**، چ ۱، کویت: وكالة المطبوعات.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، ج ۶، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- میبدی، ابوالفضل رشید‌الدین (۱۳۷۱)، **کشف الاسرار و عده الابراز**، به اهتمام علی اصغر حکمت، چ ۶، تهران: امیر کبیر.
- هاشمی، احمد (۱۳۸۱)، **جواهر البلاغه**، چ ۱۰، قم: حوزه علمیه قم.

- علوی مقدم، محمد (۱۳۷۲)، در قلمرو بلاغت، مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهش‌ها، نقدها و بحث‌های بلاغی و تفسیری، ج ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.